

اسم من إما است.  
بیا و داستان من را گوش کن.

هر شب قبل از خواب، بابا برایم یک داستان می‌خواند.  
داستان امشب درباره‌ی خرسی است که دوست ندارد  
بغش کنند.  
خرس نمی‌گذاشت هیچ‌کس بغش کند تا این‌که دختری  
را که دوست داشت، دید.  
خرس فقط به دختر اجازه می‌داد بغش کند.





بابا، سارا هر روز بغلم می‌کند.  
سارا دوست صمیمی من توی مهدکودک است.

وقتی سارا بغلت می‌کند چه حسی داری؟

حس خوبی دارم و من هم او را بغل می‌کنم.

چقدر خوب!

باید فقط کسانی را که دوست داری بغل کنی،  
آن هم وقتی که دلت می‌خواهد.

مجبور نیستی کسی را که دوست نداری بغل کنی.